

# نظام مشارکت جمعی در ایران (شورا)

اسماعیل خلیلی

تلاش برای استقرار شوراهای شهر و روستا، در حقیقت تلاش برای نهادمند کردن مشارکت جمعی در تصمیم‌گیری‌های امور شهر و روستاست. از دیدگاه سیاسی، گفته می‌شود که تحقق دموکراسی پیش از آن‌که در سازمان‌های بهره‌مند از قدرت سیاسی (مانند احزاب و پارلمان) متجلی شود، در شوراهای ممکن می‌گردد. همین امر از دیدگاه جامعه‌شناختی این‌گونه بیان می‌شود که اعضای جامعه برای ایجاد فرصت مشارکت، سازمانی به نام «شورا» را به وجود می‌آورند. تلاش‌های نافرجام در یک‌صد سال اخیر - برای ایجاد فرصت مشارکت - از سویی، به تعویق افتادن اجرای اصول مربوط به شورا در قانون اساسی، از سوی دیگر، و بالاخره عدم استقبال از نامزدی شوراهای - آن‌گونه که انتظار رفته است - باعث شد تا پرسش‌هایی درباره‌ی شرایط و ضروریات ایجاد چنین سازمان‌هایی مطرح گردد، یا به عبارتی دیگر، تردیدهایی برانگیخته شود.

## طرح مسأله

هنگامی که شعار «قانون‌گرایی» علی‌رغم موافقت ظاهری اکثر احاد جامعه و تشکل/verbandهای سیاسی، در عمل با چالش‌های عدیده‌ی مواجه شد، بسیاری از اهل اندیشه به طرح این پرسش پرداختند که «آیا جامعه‌ی ما از شرایط اصلی و ضروری قانون‌مندی برخوردار است یا نه؟» به عبارت دیگر، اندیش‌مندانسی چند، بدین صرافت افتادند که «برخوررداری جامعه از شرایط قانون‌گرایی قابل تردید است».

تردیدی که معدودی از اندیش‌مندان پیش از آن هم روا می‌داشتند. اکنون همین وضع درباره‌ی «شوراهای» پیش آمده است.<sup>۱</sup> از این رو؛ باید شرایط اساسی تحقق مشارکت جمعی در چهارچوب سازمانی به نام «شورا» را مورد بحث قرار دهیم. این شرایط از دید این نوشتار، شرایط اجتماعی و بالتبع، شرایط جامعه‌شناختی است.

۱-۱. فرد و جامعه: پاره‌ای از جامعه‌شناسان از این دیدگاه به موضوع نگریسته است که «ایرانیان خصلتاً روحیه فردگرا دارند»<sup>۲</sup> و این ویژگی را موجبی اساسی برای نگرویدن به مشارکت جمعی برشمرده‌اند. کنکاش در این فرضیه روشن می‌سازد که بنا به تجربه‌ی دنیای غرب، چین و ژاپن، نفس وجود روحیه‌ی فردگرا نافی مشارکت جمعی نیست. اصطلاح «روحیه» Geist معمولاً یا ناظر به یک خصلت فرهنگی است و یا ناظر به یک خصلت ایدئولوژیک. ولی در هر دو صورت فوق می‌توان گفت که جهان غرب، هم به لحاظ ویژگی‌های فرهنگی (از جمله در پروتستانیزم آن‌گونه که دورکیم در «خودکشی» بیان کرده و ویر در «اخلاق پروتستانی و...») و هم به لحاظ ویژگی‌های ایدئولوژیک در عصر سرمایه‌داری قدیم و متأخر، به شدت از روحیه‌ی فردگرایانه برخوردار بوده است و با این وجود یکی از گسترده‌ترین نظام‌های مشارکت را پدید آورده است. در همین حال، کشورهایی چون ژاپن و چین نیز بدون چنین روحیه‌ی به ایجاد نظام مشارکت جمعی توفیق یافته‌اند. فرضیه‌ی مذکور را می‌توان ضعیف دانست و چرایی مسأله را در جای دیگری جست‌وجو نمود.

۱-۲. سازمان‌های سنتی: پاره‌ای دیگر از جامعه‌شناسان، عمق تأثیر و نفوذ فرآیندهای جامعه‌پذیری بر اساس ارزش‌ها و هنجارهای سازمان‌های سنتی، هم‌چون روابط عشیره‌ای، قبیله‌ای را باعث روی نیاوردن ایرانیان به مشارکت جمعی در سازمان‌های مدرن، از قبیل شورا، دانسته‌اند.<sup>۳</sup> به زعم این محققین، ما ایرانیان هنوز بر مبنای ارزش‌ها و هنجارهای سنتی جامعه‌پذیر می‌شویم، و در نتیجه، در چهارچوب سازمان‌های سنتی آماده‌ی مشارکت جمعی هستیم، اما در سازمان‌های نوین رغبتی برای مشارکت نداریم. این فرضیه نیز در همه‌ی موارد قابل تأیید به نظر نمی‌رسد. زیرا اولاً بیش از یک قرن است که همین ایرانیان برای کسب امکان مشارکت در سازمان‌های نوین، از جمله

در نظام شهروندی، مبارزه می‌کنند. ثانیاً در موارد بسیاری نیز شاهد موفقیت سازمان‌های نوین و مشارکت فعال احاد جامعه در آن سازمان‌ها هستیم؛ سازمان‌هایی چون شورای بخش‌ها، دانشکده‌ها و دانشگاه‌ها و یا شوراهایی که در بخش خصوصی تشکیل می‌شود (شرکت‌ها، بیمارستان‌ها، آپارتمان‌ها و...). بنابراین نمی‌توان این عامل (جامعه‌پذیری در نظام سنتی) را موجب رو نیاوردن به شوراهای شهر و روستا دانست.

البته باید اذعان نمود که این فرضیه، احتمال تأیید بیش‌تری داشته و در مواردی می‌توان عامل اصلی عدم موفقیت شوراهای در فرآیندهای جامعه‌پذیری اجتماع‌های جست‌وجو نمود.

۱-۳. برخی از سیاست‌شناسان، «فقدان تجارب دموکراتیک و شکست‌های پی‌درپی تجربه‌ی مردم‌سالاری» را عامل مهمی در نگرویدن ایرانیان به شورا می‌دانند.<sup>۴</sup> این فرضیه نیز که عملاً از دیدگاهی روان‌شناختی به تبیین موضوع می‌پردازد، نمی‌تواند به توضیح همه‌ی موارد بپردازد. چرا که در مواردی نیز علی‌رغم شکست تجربه‌های مردم‌سالارانه، مقاومت اجتماعی برای کسب حق مشارکت بسیار زیاد بوده و نهایتاً منجر به احقاق حق شده است. در واقع، تداوم خواست دموکراسی و دستیابی به آن، خود، نشانی است از این که عامل مزبور دارای تأثیری مطلق نیست.

۱-۴. سرانجام پاره‌ای از جامعه‌شناسان و دانشمندان سیاست، هزینه‌ی بالای مشارکت را عاملی در رغبت نداشتن ایرانیان به مشارکت جمعی در امور سیاسی، قلمداد می‌کنند. این فرضیه نیز که دارای صبغه‌ی روان‌شناختی است، هم‌چون فرضیه‌ی پیشین در همه‌ی موارد قابل تأیید نیست. زیرا روشن است که اگر انگیزه‌های قوی در کار بوده، و به اصطلاح، «بسیج» به‌خوبی صورت پذیرد (هم‌چون دوم خرداد)، هزینه‌های بالا هم قابل پرداخت می‌شود. می‌توان گفت که همه‌ی عوامل مذکور در سطحی از سطوح تحلیل و در موارد خاصی مبین نگرویدن به شورا و مشارکت جمعی می‌باشند، اما کلیت موضوع را بیان نمی‌دارند. چنین کلیتی را احتمالاً باید از طریق الگوی تبیینی «فرآیند»، یا به دیگر سخن، از منظری تاریخی بررسی و سپس در شرایط خاص کنونی، عوامل مؤثر را به تفکیک شناسایی نمود.

احتمالاً آنچه که روحیه‌ی فردگرایی ایرانیان خواننده می‌شود و آنچه که جامعه‌پذیری در سازمان‌های سنتی نامیده شده است، دو روی یک واقعیت‌اند. برای روشن شدن موضوع، بهتر است که شرایط شکل‌گیری این فردگرایی ویژه را بررسی کنیم: اجتماع‌های گوناگونی که بعد از تشکیل دولت صفویه، بر روی هم، جامعه‌ی ملی ایران را به وجود آورده‌اند، از اواسط دوران قاجاریه با گسست‌های پیاپی و مهاجرت‌های انبوه مواجه شده و دیگر قادر به حفظ یک‌پارچگی و کلیت ساختاری خود نبوده‌اند. تفرد Atomucity/ آحاد جامعه حاصل چنین فرآیندی است که طی آن، فرد از بستر اجتماعی و نظام جامعه‌پذیری پیشین رها شده اما هنوز در شمول یک نظام جدید جامعه‌پذیری و عضویت اطمینان بخش قرار نگرفته است.<sup>۵</sup>

در گذشته‌های دور، همان عاملی که باعث شکل نگرفتن نظام مشارکت و نهادمندشدن آن نظام می‌گردید، باعث حفظ پیکربندی اجتماعی نیز می‌شد. این عامل، استبداد شرقی بود که هر چند از مشارکت مردم‌سالارانه در توزیع ثروت و قدرت جلوگیری می‌کرد، اما برای تداوم شیوه‌ی تولید آبی Hiedzolic، به حفظ کلیت پیکربندی نیز می‌پرداخت. در این شبه نظام (Quasisystem) مشارکت جمعی به صورت به چشم می‌خورد: نخست به شیوه‌ی

سنتی که اصلی‌ترین چهارچوب مناسبات درون اجتماع‌ها/ Communities را شامل می‌شود و دیگری، شیوه‌ی نوعاً مدرن که از طریق تقاضای مردم‌سالاری Baging Democracy/ به متحد کردن توده‌ها بر علیه در اختیارگیرندگان منابع ثروت و قدرت می‌پردازد. در این جا عماداً از اصطلاح توده‌ها استفاده کرده و اصطلاح «مردم» را به کار نمی‌برم. زیرا تقاضای مردم‌سالاری هنوز از طریق جمعی که ویژگی‌های جامعه‌شناختی «مردم» را دارا باشند، مطرح نمی‌شود. مردم از دید این نوشتار، جمعی هستند که از حقوق انتزاعی و فرافردی برخوردار شده باشند؛ حال آن‌که اجتماع‌های ایرانیانی که به مبارزه با انحصارات ثروت و قدرت می‌پرداختند، از چنین ویژگی‌ها برخوردار نبود.<sup>۶</sup>

به هر حال، شکل نسبتاً مدرن مشارکت جمعی بیش از همه در مبارزه برای مردم‌سالاری نمودار می‌شده است. اما این مشارکت در مقابل بالندگی و توسعه خود با مانعی جدی مواجه بوده، که همان تفرد آحاد جامعه است. «تفرد» Atomucity/ که با «فردیت» Individuahity/ تفاوت بسیار دارد، حاصل در هم شکستن سازمان‌های سنتی است. در جایی که سازمان‌های مدرن برای سازمان‌دهی اقوام جمعی به وجود نیامده باشند. روشن است که این تفرد در مرتبه‌ی نخست تأثیری به سزا در کاهش هویت جمعی

ایفا کرده و از شکل‌گیری آگاهی نسبت به منابع جمعی جلوگیری می‌کند؛ در مرتبه‌ی بعدی نیز به‌طور متقابل از پدید آمدن سازمان‌های مدرن - که با هدف کسب منابع جمعی پدید آیند - ممانعت کرده و در این سازوکار دو جانبه باعث نابالندگی و رکود مشارکت جمعی می‌شود.<sup>۷</sup>

به نظر می‌رسد که این فرآیند تا مقطع انقلاب ادامه یافته باشد. در این فاصله به دفعات شاهد جای‌گزینی ۲ شکل مختلف مشارکت هستیم. یعنی گاهی مشارکت جمعی سنتی، نقش نهاد مشارکت مدرن را به خود می‌گیرد (هم‌چون عملکرد سیاسی هیأت‌های مذهبی و وارد شدن سازمان سنتی بازار و روحانیت به عرصه سیاست در شکل نوین آن) و گاهی مشارکت جمعی مدرن، به ایفای نقش مشارکت سنتی می‌پردازد (مانند جهادسازندگی در نقش یک «بنه»ی ملی در اوایل تغییر رژیم سیاسی ایران قیام‌های سیاسی قومیت‌های مختلف از جمله قشقایی‌ها، اعراب و لرها در زمان رضاشاه و یا بسیج اداره‌ها و مسجدها، در ۲۰ ساله‌ی اخیر). تا مقطع انقلاب پدید نیامدن مقوله‌ی جامعه («جامعه» Society/ به‌عنوان یک امر معرفتی انتزاعی)، پدید نیامدن مردم/ Demos/ و پدید نیامدن فرد/ Individual/ - که هر سه از بنیادهای جامعه‌ی مدنی محسوب می‌شوند - باعث شده بود که عملاً هر نوع تهدیدی از جانب بقایای استبداد شرقی (که با تغییر تولید هیدرولیک، به‌ویژه پس از اصلاحات دهه‌ی ۴۰، کارکرد و جایگاه ساختاری خود را از دست داده بود)، سریندی مشارکت جمعی را بالا برده و از اقدام مشارکت‌جویانه جلوگیری کند و تجارب شکست‌خورده‌ی تقاضای دمکراسی، از دیدگاه روان‌شناختی به پرهیز از اقدام‌های بعدی منجر شود. ضروری است یادآور شویم «تفرد» و نبود سازمان‌های مدرن که توان و ظرفیت سازمان‌دهی و بسیج توده‌های منفرد را دارا باشند، زمینه‌های تأثیر هزینه‌ی بالای مشارکت و تجارب شکست‌خورده را فراهم می‌ساخته‌اند. این ویژگی‌ها که شاید بتوان در سطح کلان آن‌ها را به‌عنوان ویژگی‌های ساختاری شمرد، ویژگی‌های اصلی جامعه‌ی در حال گذار بوده‌اند که «مشارکت جمعی» یکی از مهم‌ترین خواست‌های همیشگی آن در سده‌ی رو به پایان کنونی بوده و است. با این حال هر رابطه‌ای ساختاری، رابطه‌ای است دو سویه. آنچه که برشمرده شد، یک‌سوی این



رابطه را توضیح می‌دهد. در سوی دیگر این رابطه، تداوم رو به اضمحلال انحصار قدرت و ثروت به چشم می‌خورد. قدرت و ثروت انحصاری از قبل از جنبش مشروطه راه زوال را در پیش داشته اما هنوز تداوم دارد. یک وجه این قدرت برخورداری از اهرم‌های عینی کنترل اجتماعی است. مانند در اختیار داشتن منابع سنتی قدرت و ثروت که با تغییر تدریجی آن، به‌ویژه پس از انقلاب، ساختار اجتماعی را بیش از پیش آماده‌ی پذیرش مشارکت جمعی نموده است. وجه دیگر قدرت انحصاری نیز، منابع ایدئولوژیک و مشروعیت‌بخش انحصار بوده است. همان‌طور که پیش‌تر نیز اشاره شد، در ساختار سنتی، این قدرت انحصاری دارای کارکرد بوده و می‌توانسته کلیت اجتماع و پیکربندی Cofigazation/ آن را حفظ کند. در آن شرایط عامل مشروعیت‌بخش نیز در همین راستا عمل می‌کرد (چه فرمان‌یزدان، چه فرمان‌شاه). اما با تغییر روش زندگی و تحولات غیر قابل برگشت ساختاری، عامل مشروعیت‌بخش نیز کارکرد خود را از دست داده است.<sup>۸</sup>

به نظر می‌رسد انقلاب، نه تنها از روند کلی مدرنیزاسیون نکاسته، بلکه با شتاب دادن به آن زمینه‌های جدی‌تری را برای مشارکت جمعی به وجود آورده است. آن‌چه که در حال حاضر می‌تواند به عنوان سطح اصلی مشارکت مردم توجه قرار گیرد، در وهله‌ی نخست، تداوم ساختارهای کهن در شکل مدرن است. ساختارهایی که شاید بتوان آن‌را «شبه مدرن» Quasimodern نام نهاد. بدین معنی که انحصارهای قدرت و ثروت از جامعه‌ی مدرن حیثیات و شئون گوناگون زندگی شهروندان را تحت سلطه خود قرار دهد. برای حصول چنین شرایطی، باید یک سازوکار وسیع تولید مشروعیت در جامعه‌ی مدرن وجود داشته باشد، به طوری که ساختارهای جدید را جدای از منابع همگانی توده‌هایی که در شرف تبدیل شدن به Demos هستند، در راستای منابع انحصارها سازمان دهد. (مثلاً یک الیگارشی تمام عیار مالی - دینی). اما چنین فرضی نیز بسیار بعید به نظر می‌رسد، چرا که توان تولیدی انحصارهای موجود بسیار محدودتر از آن است که بتواند ساختارهای اجتماعی را تا بدین پایه در راستای منافع خود قرار دهد. نمونه‌ی بسیار روشن این محدودیت، خود صدا و سیما، انحصاری نیمه دولتی کنونی است که علی‌رغم برخورداری از حداکثر امکانات ممکن، باز هم

نشان داده که حداقل توان تولیدی مزبور را ندارد.

مانعی که در وهله‌ی بعد می‌توان بر آن انگشت نهاد، کارایی فنی سازمان‌های سنتی است. بدین معنی که تا هنگامی که سازمان‌های سنتی (از قبیل نظام خانوادگی در روستاها و شهرهای کوچک) به لحاظ فنی برای تأمین امکان مشارکت جمعی، از کارایی برخوردار باشند، احتمال موفقیت شوراهای شهر و روستا محدود خواهد بود. به نظر می‌رسد که این عامل در کوتاه مدت بتواند در پاره‌ای از مناطق از پیشرفت شوراهای جلوگیری کند. به ویژه در مناطقی که اقلیت‌های قومی و مذهبی اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دهند، این سازمان‌های سنتی می‌توانند به‌عنوان زمینه‌های هویت جمعی، مانعی در راه سازمان‌دهی مشارکت جمعی مدرن (از جمله شورا و حزب) محسوب شوند. اما شتاب ساختاری چنین می‌نماید که در بلند مدت این عامل نیز راه افول خواهد پیمود.

سومین مانعی که می‌توان از آن نام برد، قانون‌شکنی، و به‌ویژه، خشونت نظام‌مند است که هم از طریق افزودن به میزان تفرد آحاد جامعه و هم از طریق تشویق افکار عمومی محافظه‌کار می‌تواند عامل محدودیت عمل شوراها و گریز از مشارکت آزادانه و فعال باشند؛ هر چند که در شرایط کنونی روند موجود نشان از سازمان‌دهی بیش‌تر امور یا به عبارت دیگر، قانون‌مندی حیات جمعی و روابط اجتماعی دارد که خود باعث کاهش روند قانون‌شکنی و خشونت نظام‌مند خواهد شد.

### ۳. فرجام سخن

براساس برنده‌هایی که ذکر شدند، می‌توان گفت که انتظار سازمان یافتن شوراهای در کوتاه مدت انتظار نابه‌جایی نیست. اما روشن است که نمی‌توان از همه‌ی مناطق کشور به یک‌سان انتظار داشت. نکته‌ی اساسی این است که در همان مناطقی نیز که شوراهای موفق به جلب نظر مردم نشده و قدرت و مشروعیت لازم و کافی را برای تحقق دمکراسی‌های منطقه‌ای به دست نمی‌آورند، اگر در راستای باز تولید انحصارهای موجود قرار نگیرند، این احتمال وجود دارد که به تدریج تغییر یافته و دمکراسی‌هایی هرچند محدود را محقق سازند. بنابراین مسأله‌ی اصلی، خود انحصارها هستند که در چشم‌انداز موجود

به دلیل ویژگی‌ها و تحولات ساختاری، نمی‌توان دوام و بقای آن‌ها را انتظار داشت، اما می‌توان از طریق کارکردهای جانبی‌شان (هم‌چون دامن زدن به الیگارشی، قانون‌ستیزی و خشونت) احتمال تأثیرگذاری آن‌ها را در روی نیارودن مردم به شوراهای، از نظر دور نداشت. به علاوه در آن مناطق خاصی که شوراهای با احتمال کم‌تری برای جلب قدرت و مشروعیت مواجه هستند، اگر در راستای باز تولید انحصارهای موجود قرار نگیرد، این احتمال وجود دارد که از طریق ادغام در سازمان‌های سنتی، پا از طریق استحالی سازمان‌های سنتی در شوراهای، به سازمان‌هایی دوگانه تبدیل شوند و سپس به تدریج در فرآیند عمومی مدرنیزاسیون (که از آن گریزی نیست) قرار گیرند.

در این سوی طیف، یعنی در شهرهای بزرگ و مناطق توسعه یافته‌تر، این احتمال جدی است که در آینده شوراهای عرصه‌ی اصلی پالش طبقات اجتماعی و سپس آوردگاه مبارزات قانون‌مند سیاسی قرار گیرند. و در این میان، همان‌طور که محقق<sup>۹</sup> بیش از یک‌سال قبل گفته بود، به لحاظ سیاسی مهم‌ترین عامل، عملکرد جبهه‌ی دوم خرداد و نیروهایی است که در این آشکارسازی / Demonsynation ملی پا به صحنه‌ی حیات فعال (حیات اجتماعی) گذاشته‌اند.

### پی‌نوشت

۱. پرویز پیران، روزنامه‌ی صبح امروز؛ شماره‌ی ۳۹ و ۴۰؛ ۱۰ و ۱۱ بهمن ۱۳۷۷.
۲. پرویز پیران؛ همان.
۳. پرویز پیران؛ همان. گرچه بسیاری از تحلیل‌هایی که در روزنامه‌های اخیر و در نشریات علمی و غیرعلمی ارائه می‌شوند نیز بر این نکته انگشت می‌گذارند.
۴. اغلب مورخین و جامعه‌شناسان آمریکایی که به بررسی تجربه‌ی دمکراسی در ایران پرداخته‌اند، وقایع پس از سال‌های اول دهه‌ی ۱۳۶۰ را این‌گونه تبیین می‌کنند.
۵. اقتباس از مصاحبه با علی محمد حق‌شناس.
۶. دوره‌ی زمانی مورد بحث، قرن دوازدهم تا نیمه‌ی اول قرن چهاردهم هجری شمسی را شامل می‌شود.
۷. عامل تفرد، بیش از هر زمان دیگری، در نیمه‌ی دوم قرن چهاردهم بارز می‌شود.
۸. بدین ترتیب، همان عاملی که رژیم پیشین از آن غافل بود و در پرتو تحولات ساختاری، هر حاکمیت دیگری را نیز تهدید می‌کند، مشروعیت است که در شرایط نوین باید نوع دیگری از آن را شناسایی و جایگزین مشروعیت پیشین نمود.
۹. عباس عبدی مصاحبه با نشریه‌ی «راه‌نو»؛ شماره‌ی نخست.